اُلیور تویست

چارلز دیکنز

ترجمه: محمد صادق جابری فرد





اُلیور تویست

کار هنری: چیکوی دِلا فونته

متن: کارلوس اِی. کورنِجو

ترجمه: محمد صادق جابری فرد

ترتیب تصاویر در هر
صفحه از چپ به راست!


با این دهان گردش که مثل گفتن حرف اُ باز کرده من او را... اُلیور نامگذاری می‌کنم!
به من رحم کنید، از بچه ام نگهداری کنید به خاطر محبتِ...
کمک کنید. به خاطر خدا کمک کنید!
تو به نام خانوادگی هم نیاز داری. دیروز یک کودک تعمید دادم که اول اسمش را با حرف «پ» گذاشتم، امروز می‌تونم اسم تو را با حرف «ت» شروع کنم.
این گردنبندِ یادگاریِ زیبا را انداختند دور گردنت...
همه در یک صف راه بروید... یک، دو...
و به این ترتیب بود که این کودک که والدینش ناشناخته بودند نخستین سالهای عمرش را در یک یتیمخانه گذراند... جایی که بیشتر شبیه یک زندان اداره می‌شد... او را... «الیور تویست» نام نهادند.
۱

الیور تویست


ما باید
شکایت کنیم!
ما امروز واقعا کار
سختی داشتیم!
باید تا سرحد مرگ
گرسنگی بکشیم!
برای نخستین بار در تاریخ این یتیمخانه یک نفر بدون
اجازه از سر میز برخاست...
لط... لطف...
کی؟ من...!
زود باش الیور،
بلند شو!
تو چی گفتی،
پسرِ بدبخت؟
چی؟
لطفا آقا، میشه به
من یک کم دیگه سوپ
بدهید؟


آخ!
بچه های لوس و ناشکر! ما به شما تنها برای دوازده ساعت کار یک کاسه بزرگ سوپ می‌دهیم!
من گرسنه ام آقا!
نگران نباش، ما به تو بیش از احتیاجت می‌دهیم بخوری... البته منظورم کتک است! ها ها!
«خدا پرمحبت است.»
جوان تازه به دوران رسیده!
اون فکر می‌کنه کیه؟
بیشتر؟ منظورش چیه؟
اون می‌گه غذای بیشتری می‌خواد!
بدتر از همه این حماقتش است! «بامبل»، او را از یتیمخانه بیرون بیانداز. به زودی خودش می‌فهمد که معنی این کلمه چیست...
آقا معنی «یتیم» چیه؟
تو نمی‌فهمی که فقط یک بچه ی یتیم فقیر هستی؟


یک بچه کوچک برای کرایه
به مبلغ ناچیز!
فقط کافیه یک هدیه کوچک به یتیمخانه بدهی!
من مایل به این کار نیستیم!
هِی بخاری پاک کن! این پسر می‌تونه دودکش‌های باریک را برایت پاک کنه!...
درسته، خیلی لاغره!
تا الان دو تا پسربچه را از دست داده ام که توی دودکش‌ها گیر کردند. دیگه کافیه!
گ... گیر کردند...؟!
اِهِم! منظورم اینه که الان یک بیماری مسریِ وحشتناک مردم را آلوده کرده!
اوضاع چطوره آقای تابوت ساز؟
عالیه! با این بیماری مسری که...
۴



من می‌گیرمش. اما هیچ پولی بابتش نمی‌دهم!
اشتهایش به اندازه یک گنجشکه و قدرت یک گاو را داره. پنج پوند بده و مال تو خواهد بود!
چهره ی ترّحم برانگیزش تاثیر خیلی خوبی روی والدین کودکان مرده ای که باید دفن کنم می‌گذاره... ا... منظورم همان مشتریانم است!
یک چیزیه... که بچه ها را بیمار می‌کنه و این بچه ی نحیف می‌تونه برای من مفید باشه...
گریه می‌کنی؟ ... عالیه! اشک ریختن در این کار ایده ال محسوب می‌شه.
در چه دورانی زندگی می‌کنیم! سخاوتمندی از بین رفته!
تو می‌تونی تابوت بچه‌ها را همراهی کنی. این کار یک تاثیر غم انگیز به مراسم دفن اضافه می‌کنه!
این پسر فقط پوست و استخوانه! نمی‌تونه کار بکنه!
برعکس، می‌تونه برایمان مفید باشه!

این ایده ی نفرت انگیز نتایج خیلی خوبی برای کار کفن و دفن داشت...




آخ
تو حق نداری اسم مادر من را بیاوری!
پسرک پَست! مادرت حق داشت که تو را رها کرد!
کمک!
خوک کثیف! من تحمل هر حرفی را دارم اما در مورد مادرم صحبت نکن!
أخ! ... شیطان کوچک!
من را در بیارید!
تَق!
تَق!
بیاندازش توی یک تابوت و درش را ببند. این کار آرامش می‌کنه...
من را بیارید بیرون!
ما به اون زیادی غذا می‌دهیم. به یک حیوان وحشی تبدیل شده!


زن! برو و آقای بامبل را پیدا کن!
این به من یادآوری می‌کنه که سخاوتمند باشم!
زن آقای تابوت ساز به سرعت به فکر سوء استفاده از این وضع افتاد...
بله! اون باید حبس بشه!
چی؟! اون پرید روی تو و بهت کتک زد!
اون می‌تونه به همون جایی که ازش آمده برگرده و دیگه از اون جا خارج نشه!
اوه! خدای من!
آقای تابوت ساز همیشه از «راه دیگر زندگی» صحبت می‌کرد...
می‌خواهم بروم و بفهمم این «زندگی دیگر» چیه...
هر چی هست نمی‌تونه بدتر از آنچه باشه که تا حالا دیدم...
لندن
۴۲ مایل

لندن شهری پرتحرک و سرزنده بود و مواجه شدن با آن برای الیور جوان یک ضربه روانی !



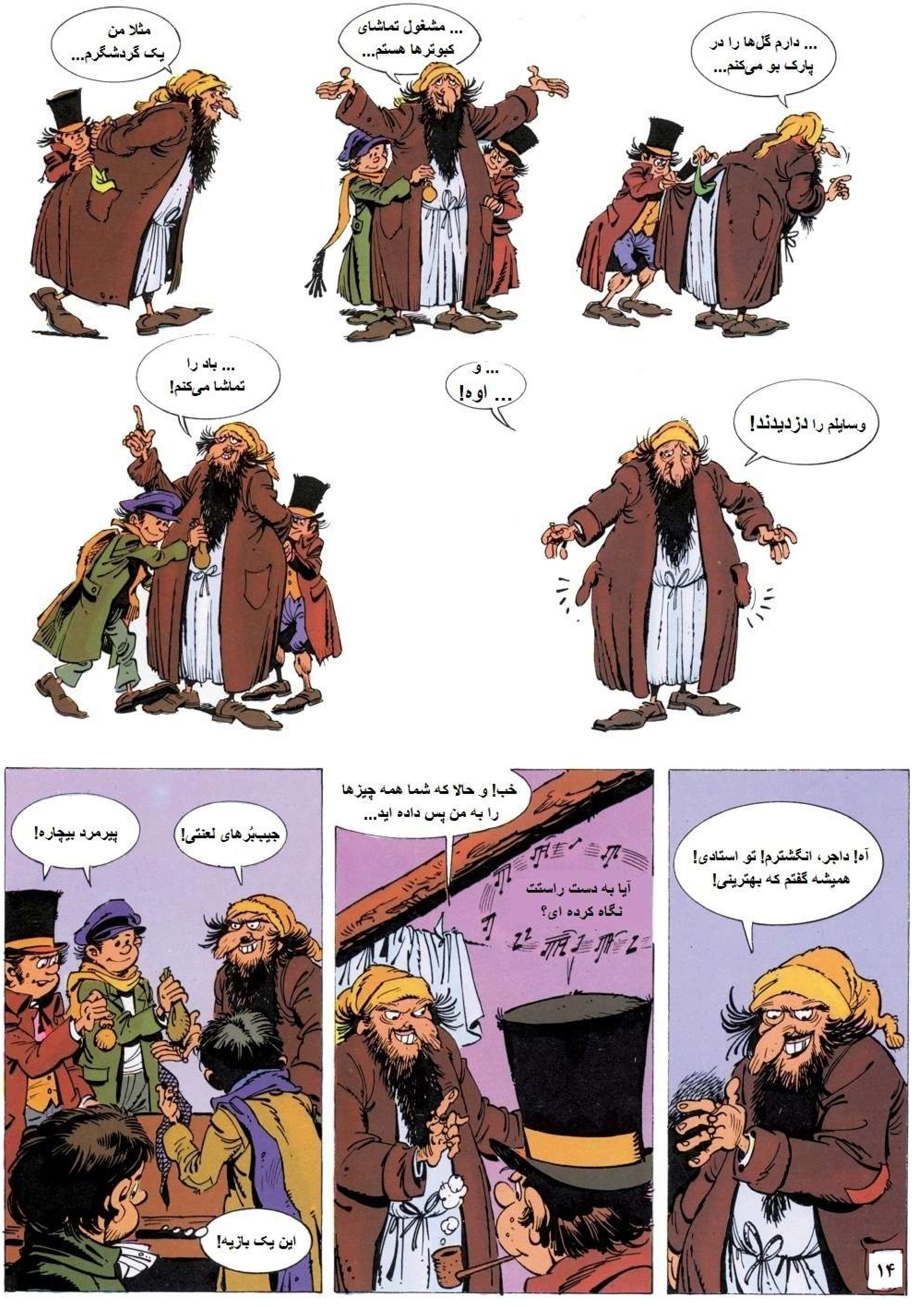

اما...
از شرش خلاص شو! باشه رفیق قدیمی؟
اگر تو اصرار داری باشه. اما اول باید تکلیف اون مردی که داره تعقیبم می‌کنه را روشن کنیم!
تو اون پسرک ولگرد را که ساعت مچی من را دزدیده ندیدی؟
آقا، اون پسر از اون طرف رفت!
دزد را بگیرید!
د... دزد؟...
ساعت چنده؟ ما می‌تونیم به یک مهمانخانه عالی که من می‌شناسم بریم...
می‌تونی من را «آرتفول داجر» صدا کنی یعنی حیله گر و طفره رو...
عجب ساعت با کیفیتی!
خب... نه...
اون حتما مسته! شرط می‌بندم که تو هیچ جایی برای خواب شبت نداری!
اون آقا گفت که تو یک دزدی!
به اون گوش نده، چون سخت در اشتباهه!


سوت
منم!
اما... اینجا که راهی نیست!
نه!
تو داری فرار می‌کنی؟
نه!
پول همراهت داری؟
خوبه! چشمهایت را باز کن و دنبالم بیا!
چه خوب شد با تو آشنا شدم. من شش روز بود داشتم پیاده راه می‌رفتم!
آهسته روباه - یورتمه!
اسم رمز!
راه عجیبی برای رفتن به یک مهمانخانه است! اینجا نمی‌تونه مهمانان زیادی را بپذیره...
باشه! بیایید اینطرف!


اوه چه روز خوبی! داجر یک مهمانِ مهم برای ما به اینجا آورده!
خوشحالم می‌بینمت!
سلام رفیق!
بگذار ببینمت!
چه پسر باحالی!
و حالا... دیری دیریم... به شما این شخص را معرفی می‌کنم، دوست یکی یک دونه ما...
الیور تویست!
و پنج تا دستمال!
چقدر هدیه! او باید خیلی این مرد را دوست داشته باشه!
گریه کردن توی همچین دستمال‌هایی چقدر دل انگیزه!
البته این را هم آوردم!
داجر این مرد پیر را هیچوقت فراموش نمی‌کنه... چهار تا ساعت مچی...
نه یکی، چند تا... می‌دونید که آدم وقت شناسی‌ام...
تو از جایی فرار کردی؟
ن...نه!
هیچ پولی داری؟
نه، نه!
چقدر حساس شدن!



ها! دارند باهات شوخی می‌کنند... به خانه «فاگینِ» پیر خوش آمدی!
اما... اونها مال من هستند!
یک پیراهنِ چرک...
... یک جفت جوراب!
... و یک دستمال کهنه!
دو پنی پول داره!...
این یک دروغ مصلحتیه دیگه آقای تویست؟
بیایید چیزی بخوریم! باید جشن بگیریم!
هومم... یک نقشه بدی توی سرشان دارند... مراقب باش گولِ ظاهرِ دوستانه شان را نخوری!
سلام الیور!
خیلی خوبه الیور!
فکر خوبیه!
و حالا بیایید جشنمان را با بازی «گردشگر» تکمیل کنیم...
و اینچنین بود که الیور به این خانه عجیب و غریب پا گذاشت!


مثلا من یک گردشگرم...
... مشغول تماشای کبوترها هستم...
... دارم گل‌ها را در پارک بو می‌کنم...
... باد را تماشا می‌کنم!
... و ... اوه!
وسایلم را دزدیدند!
آه! داجر، انگشترم! تو استادی! همیشه گفتم که بهترینی!
خب! و حالا که شما همه چیزها را به من پس داده اید...
آیا به دست راستت نگاه کرده ای؟
جیب‌بُرهای لعنتی!
پیرمرد بیچاره!
این یک بازیه!


اما دلیلی نداره که من هم مخفی بشوم!
کیه؟
هر کسی حواسش به خودش باشه!
تَق! تَق!
!
سعی نکن طفره بروی...
شما یکباره وارد اجتماع خانوادگی ما شدید و ما سراسیمه شدیم... الیور بیا اینجا!
معرفی می‌کنم؛ آقای سایکس و همراهشان خانم نانسی!
دوستان عزیز من، چه نیازی به این تشریفات هست؟
من هستم! و اما در مورد تو، نمی‌دانم تا کی در اینجا خواهی بود!
«بیل سایکس»!
این پسر باکلاس را از کجا پیدا کردی؟
چه مودب و باوقار! ها ها!
خانم نانسی... آقای الیور تویست... (هوم... هوم...)
بسیار خوشوقتم خانم!
۱۵


پ... پولها... ا...
خیلی خب! کافیه لباس-پشمی! حالا بگو پولها کجاست؟
همه ما مشکلاتی داریم، آدم بی ارزش! من جانم را در خطر می‌اندازم تا آن اجناس را به تو برسانم... پس حالا پولش را بده!
یک روز بهم وقت بده!
بهت میدهم، همه را بهت میدهم! اما می‌دونی که اجناس این روزها خیلی گران هستند!
پولها!
پنج روز تا حالا صبر کردم، دزد!
درست نیست من را دزد صدا کنی بیل! من فقط یک تاجرِ فروتن هستم!
ببین وقتی پل ارتباطی را باز نگه می‌داری چه اتفاقی می‌افته! ای وای!
بله، بله، یک روز، نه بیشتر!
فقط یک روز دیگه، نه بیشتر!
خدانگهدار خانم!


بروید به تختخواب! فردا یک روز تازه است. شب بخیر!
پوف!
پسرها یک وقت مثل بیل نشوید. اون هم یک روز جای شما بود... و ببینید حالا با من چطور رفتار می‌کنه!
آدم‌های عجیبی هستند، دوستانه، خشن، سخاوتمند و طمعکار؛ با من اینطور خوب و سخت رفتار می‌کنند!
داره یک سوراخ را توی دیوار باز می‌کنه!
اون می‌خواد چیکار کنه؟
این‌ها من را پر از قدرت می‌کنه... یک احساس فوق العاده!
تو با یک گردنبد دور گردنت راحت تر نفس می‌کشی!
اینم از گنج زیبای من...


کیه؟!
خِش خِش!
!
این یک معجزه است که یک موش صحرایی مثل بیل می‌تونه...
من، نه آقا!
تو بیداری پسرم؟ چیزی هم دیدی؟
فقط به خاطر همینه... من که حقوق بازنشستگی دریافت نخواهم کرد!
پیرمردی مثل من باید به فکر دوران بازنشستگی باشد!
بچه ی لوس جای مخفی کردن گنج را یاد گرفت... حالا باید همیشه حواسم ... به اون باشه!
حالا، بخواب! و آنچه را که دیدی فراموش کن، اگر می‌خواهی که باقی عمرت را به سلامتی به سر ببری!
حَ... حتما!


ساعاتی بعد...
همگی وقتش شده که بیدار بشوید! کار!
من، چرا؟
آخه شاید من دچار حمله ی قلبی بشوم...
الـیور، تو، اینجا می‌مانی!
؟!
بروید و مستمری‌ای برای یک مردِ پیر به دست بیاورید!
وای! امروز صبح هوا سوز داره!
پس، گوش کن... پچ پچ
تو حالت از من بدتر نیست. ما به الیور نیاز داریم تا پول بیل را جور کنیم!
اوه خب، باشه!


رئیس دستور داده، اون می‌خواد تو را دوباره ببینه... اون بهت علاقه داره!
این چه وضعیه! انگار که من زندانی شما هستم...
درسته! ها! ها!
اون خیلی زود از خواب بیدار شده، حتما داره به کلیسا می‌ره!
صبح بخیر آقای تویست!
سلام خانم نانسی!
اونجا، کار اونجاست!
اونجا... اونجا کار پیدا می‌شه!
شرکت «تامپسون»
کاریابی برای کارآموزان
بَه!



عافیت باشه!
آچ!
آاااه!
فقط اینجا بمون
و تماشا کن!
دزد را بگیرید!
باورم نمیشه!
کیف پولم!
حالا چیکار کنم!
بایست!
ما می‌گیریمش!
اون
اونجاست!



جمعیت زیادی در تعقیب او افتادند...
نگذارید فرار بکنه!
بگیریدش!
آی دزد!
... که شامل «دوستان» او هم می‌شد...
اوه!
تق!
من نمی‌تونم فرار بکنم!
من گرفتمش آقا. این بی وجدان خدمت شما!
البته! با یک همچین عضلاتی... نگاه کن!
بله اما، اون هیچ چیزی ندزدیده!
شما بهش آسیب رساندید!


اِهِم! این مرد قربانی سرقت است عالیجناب... دزد اون پسربچه است!
اون مرد را هم باهاش به زندان بیاندازید! از چهره اش پیداست که مجرمه! من این طور آدم‌ها را قبلا هم دیدم!
مدت کوتاهی پس از آن، در برابر قاضی...
این بچه را به اتهام دزدی آورده اند!
بهش دستبند بزنید! از همین الان ظاهر شیطانی اش در آینده آشکار است...
من با رای شما مخالفم عالیجناب... این پسر نبود که از من دزدی کرد... بهتره از این مسئله چشم پوشی کنید!
آه خب! پس من جریمه اش را می‌پردازم!
این ولگرد بدون پرداخت جریمه حق رفتن از اینجا را نداره!


کالسکه چی! به سمت مرکز شهر!
اما... اون آقای الیوره!
پسر بیچاره... چقدر لاغره!
مورد بعدی!
تق!
اون غش کرد!
خُر و پُف
یک حسی به من می‌گه که اون در عمق وجودش آدم خوبیه!
کمکم کن، «جورج»!
اون با یک مرد محترم همراهه... و اون مرد داره او را به منطقه مرفه شهر می‌بره!؟


خب ما چاقش می‌کنیم!
اون خیلی سبک و لاغره...
توی صورتش...
... بهشت باشم...
اون تب داره... داره هذیان می‌گه...
ملافه های تمیز... من باید در...
مرد مسن با تعجب به سوی او نگاه می‌کنه...
... اون صورت...!
... و ناگهان مکث می‌کند...
دختر جوان فامیل ما که ناپدید شده... صورت پسربچه من را یاد او می‌اندازه!
اما بالاخره اونها گرفتنش!
ها! ها! باید اون را می‌دیدی که مثل یک خرگوش می‌دوید! ها! ها!



بهای این کار را خواهید داد!
نه!
آی گوشم!
شما بچه های نادان! گذاشتید او را بگیرند!
سایکس باید باهات صحبت کنم!
شما یک خرابکاری واقعی کردید!
JK beer
پلیس الیور را گرفته!
خیلی بامزه بود آدم احمق!
نمی‌خواد اون را بگیری... سگ من طوری تربیت شده که جانورهای خطرناک را شکار بکنه!
کافیه...
آای!
واق



دست از سر
بیل بردار!
اگر اون حرف بزنه،
توی دردسر بدی می‌افتیم!
اون همه چیز را در مورد ما می‌دونه!
تاپ!
تویست در محله ی
«پنتونویل» پیش یک
مرد محترمه!
اینقدر جوش این قضیه
را نخور، من گرسنه ام!
من می‌خوام بدونم کجاست!...
تَق
هر کجا که هست
ما باید ساکتش کنیم!
بله، من یک کم
می‌خوام خانم!
در اینجا مشکل گرسنگی
برای الیور وجود ندارد...


صبح بخیر دوست من!
هیچ کس این کار را نمی‌کنه!
آقا لطفا من را از خانه تان بیرون نیاندازید!
حالا حالت بهتره، بگذار کمی صحبت کنیم!
خدانگهدار!
بعد می‌بینمت!
حدود نیم ساعت دیگر برمی‌گردم!
الیور! این کتابها را ببر برای صحافی... این پول برای این کار کافی است!
همین الان، آقا!
پس این اون آقای جوانی است که در موردش با من صحبت کردی!
دیگه هرگز او را نخواهی دید!
تو ساده ای که می‌گذاری یک دزد با پنج پوند پول برود بیرون...


... یک سکوت بسیار طولانی...
سپس یک سکوت طولانی آغاز شد...
تیک تاک
تیک تاک
خب اون پول خودته!
من بهش اعتماد دارم...
... تمام طول مسیر...
آنها باید مدتی طولانی منتظر می‌ماندند، زیرا از وقتی الیور خانه را ترک کرد داشت تعقیب می‌شد...
همه ی کار بستگی به تو داره، عزیزم!
خانم نانسی! خیلی خوشحالم که شما را می‌بینم!


آهان!
اگر می‌دونستید که برای من چه اتفاقی افتاده...
شما خیلی مهربانید!
تو داری به کتابفروشی می‌روی؟ من باهات می‌آیم!
دیر وقته... خدانگهدار دوست من... متاسفم...
تو خیلی حساس شدی نانسی...
من بهش خیانت کردم!
این همه احساساتی بودن برای کارِت خوب نیست...
نه اینقدر محکم!
بگیر ببینم!
ضربه!


آدمک!
رمز عبور درسته!
هو! هو! چه بار گرانبهایی
را با خودتان می‌آورید...
زود باش گنج توی کیسه را بهم نشون بده...
اوه! کتابهای عالی!
من عاشق مطالعه ام!...
... و پنج پوند...
یک روزی برای پرداخت
مستمری من به کار میاد...
... آنچه که برای من باقی می‌ماند...
بیل تو اگر بخواهی می‌تونی کتابها
را برای خودت نگه داری!
نه! من بچه را نگه
می‌دارم... فهمیدی؟
چی؟


این بچه های نادان تو به اندازه کافی چست و چابک نیستند!
من به یک پسربچه نیاز دارم که از لای پنجره برود داخل ساختمان‌ها!
داشتی چی می‌گفتی...
واق
آه! بله...
اما این آنقدر لاغره که حتی از زیر در هم وارد ساختمان می‌شه!
اِهِم... داشتم می‌گفتم من خودم مایلم الیور را به تو قرض بدهم!
ها! ها!
پسر بیچاره! و همه این ماجرا تقصیر منه!
من کجا هستم؟


... برای بیرون رفتن نیست!...
اما آقا الان وقت مناسبی ...
کالسکه چی!
در همین احوال، در خانه آقای «براون‌لو»...
... او اغلب از خانه ای صحبت می‌کرد که در آن به دنیا آمده، جایی حدود ۴۲ مایل دورتر از اینجا...
بلند شو، مقداری نان روی میز برایت هست!
هان؟
وقتی الیور به هوش آمد منظره تاسف باری را مشاهده کرد...
تو از من چی می‌خواهی؟
واق
گوش کن، من یک شغل کوچک برایت پیدا کرده ام...
منظورت چیه؟
۳۳



باز کنید!
دیروقته آقا!
هر چیزی در مورد الیور تویست می‌دانید به من بگویید!
به چه دردی می‌خوره، فراموشش کنید!
این سکه بهتون کمک می‌کنه که به خاطر بیاورید!
بیایید داخل آقا، من یک گردنبند یادگاری دارم که به اون مربوطه.
من می‌شناسمش! این بچه، پسر یکی از اقوام نزدیک ماست که خیلی وقت پیش از دستش دادیم!
در خدمتم... آقا...
قلبم بهم می‌گفت اما من گوش نکردم...



در همین زمان، در منطقه مرفه شهر... سایکس الیور را می‌برد تا وسایل خانه ای را سرقت کنند...
الیور می‌دود تا در را باز کند...
اوه!
... اما در به محکمی بسته شده... و ...
هان!
چه احمقیه!
تق!
ترق!


دزدها را بگیرید!
بَنگ!
بدو وگرنه دوباره گیر می‌افتی!
اونها اونجا هستند!
نه، رفتند اونطرف!
نمی‌کشمت فقط به این خاطر که یکی از بچه های «فاگین» هستی!
در همین زمان...
آقا. یک خانم ساعت‌هاست منتظر شماست!
?
آقا، من می‌دانم الیور کجاست... و اینکه چرا تا پیش از غروب به اینجا برنگشت...



باید دعا کنیم که هیچ اتفاقی برایش نیافتاده باشه. من هرگز خودم را نمی بخشم!
باشه میام اونجا!
هنگام نیمه شب در این آدرس خواهد بود!
تنها بیایید!
اون کجاست؟
این خطای منه!
برای نجات جان برادرزاده ام، حاضرم جان خودم را هم بدهم!
آقا، این کار خطرناکه، نروید!
م... من؟...
تمام شب کجا بودی؟ همه جا را دنبالت گشتم!
قوی باش نانسی.


غروب روز بعد...
واقعا تو یک همچین دردسری افتاده بودید!
همینطور که شما صحبت می‌کنید من می‌خوام یک مقدار با الیور تنها باشم!
در طی روز بعد موجودات شب کار ما خوابیدند بدون اینکه حس کنند پایان ماجرا نزدیک است...
خر و پف
شب گذشته به خانه آقای براون‌لو رفته!
منظورت چیه؟
این دختره خیلی احساس آزادی می‌کنه!
اون درست جلوی چشم ما الیور را برداشت و رفت!
لعنتی
چی!؟
اون کجا رفت؟
؟



من نمی‌تونم ادامه بدهم نانسی، ول کن!
اگر پیداشون بکنم، می‌کشمشون!!
بهم اعتماد کن، حتی اگر من لیاقتش را ندارم!
ما داریم کجا می‌رویم؟
(صدای یک ساعت بزرگ)
دانگ دانگ
تو می‌تونی!
دانگ
دانگ
اون اومده، ما نجات پیدا کردیم!
دانگ
دانگ
ما رسیدیم!


خدا من!
آااه!
دانگ دانگ
اشتباه کردی!
تق!
ساکت باش، وگرنه خفه ات می‌کنم!
نگاه کنید!
دختر بیچاره، او را به سختی زده‌اند!
اون باید همین اطراف باشه!
سگ بیل سایکس اونجاست!
صداها از اونطرفه!
صدای فریاد می‌شنوم!
یک نفر کشته شده!


سگ را تعقیب کنیم!
اون ما را به صاحبش می‌رسونه!
هاپ!
فقط یک پناهگاه باقی مانده!
او روی پشت بام‌هاست!
لعنتی!
پل را بده پایین، شیطان صفت!
هرگز!
این جمعیت از کجا می‌آیند؟ پل را بلند می‌کنم که کسی وارد نشود!


آااااههه!
بَـنـگ!
دارم میام پیرمرد!
بدبخت می‌شوی!
سایکس، سایکس فراری،
ترتیب اعدام خودش را داد...

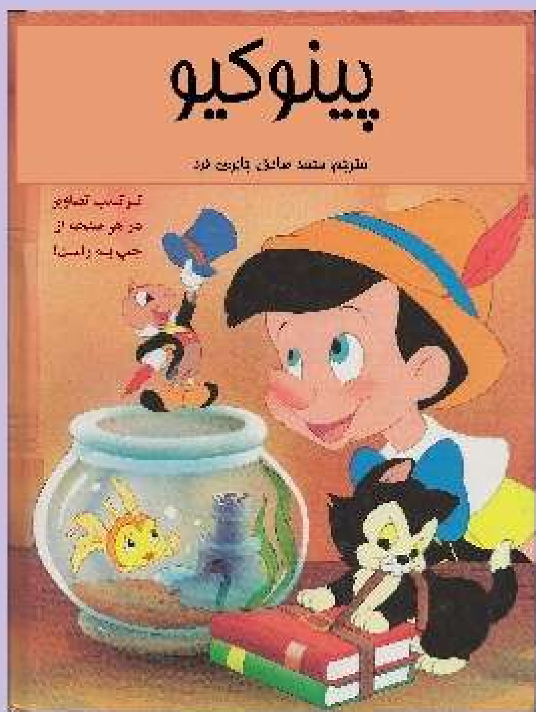

پسرم، اول باید به فکر مخفی شدن باشیم!
ما که نمی‌خواهیم اینجا را ترک کنیم، درسته؟
هر کس به فکر خودش باشه!
ما موفق می‌شویم، حالا می‌بینی!...
من باهات میام!
... چون...
اوه!
شلپ!
نابود شدم!
تو که نمی‌خواهی خودت را به خاطر طلاها توی رودخانه «تیمز» بیاندازی!؟
حقوق دوران بازنشستگی‌ام!
من احتمالا هرگز به سن بازنشستگی نمی‌رسم!
و دیگر هرگز کسی در مورد آنها نشنید...


اليور بالاخره پيدايت كردم!
آقای براون‌لو می‌تونم همه چيز را توضيح بدهم!
«توضيح» بدهی، وقتی كه خودت هم نمی‌دونی كی هستی... تو برادرزاده من هستی!
پس... من می‌تونم به خانه شما برگردم؟
اونجا خانه خودت است، «اليور براون‌لو»!...
... و ديگر هيچ كس هرگز از نام فاميل «تويست» استفاده نكرد. اسمی كه نماد دوره ی كودكیِ سرخورده و غمناك او بود!...
پايان.



داستان‌های مصور دیگر از همین مترجم – رایگان

پینوکیو



رابین هود



مجموعه چهار قسمتی - ابیگیل و مرد برفی





